

# الباب السادس من الواحد الرابع في انه لا يسئل عما يفعل و ما دونه يسئل عن كلشيء.

حضرت باب

اصلي فارسي



## الباب السادس من الواحد الرابع في انه لا يسئل عما يفعل و ما دونه يسئل عن كلشيء.

ملخص اين باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده و نیست و غیر از برای او هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لا یسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مقتدر شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا یحکم ثبت داشت بلکه مشیت اولیه را خالق فرموده بمثل آنکه کل شیء را خالق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را باو و او را نسبت بخود داده بعلو او و سمو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کل امکانه در نزد او سواء است اختصاص مکه لاجل علو و سمو نسبت او است و همین قسم مشیت را مظهر لا یسئل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و بمثل ذلک لا یجیر و لا یشیر و سایر امثال مثل این

و او را مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نموده زیرا که ذات او نفس مشیت او است نخواستہ او و نمیخواهد الا ما شاء الله و ما شاء الله ظاهر نمیگردد الا بما شاء المشیة چنانچه ما اراد الله مشرق نمیگردد الا بما یرید المشیه غیر آن نتوان لایق این نوع عطا گشت زیرا که باون خلق میشود کل و اگر دو اختیار فرماید خداوند مظهر واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اثین باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و ما بینهما بل از اولی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت بوده و هست که در هر کوری بظهوری مشرق میگردد و مظهر لا یسئل عما یفعل و یفعل ما یشاء میگردد



ORIGINAL



AUDIO

و حروف حی در او دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف متکثره ازین دیده نمیشود الا مشیت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیت او تعلق گرفته در آن حین در جنت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر میگردد زیرا که علو مرایا این است که در او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت و اگر شمس دیده شد ما یتقلب الشمس تقلب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجهی غیر توجه باو نبوده و نیست

و در ظهور فرقان محمد رسول الله - صلی الله علیه و اله - بود مشیت اولیه و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیت او بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لا یزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته بود خواستند و همچنین حروف متکثره از این واحد تا امروز هر کس تقریبی بسته باین بوده که مشیت او مشیت محمد - صلی الله علیه و اله - بوده و الا لایق ذکر نیست

چنانچه هر چه در اسلام واقع شد بغير حب آن عاملین بزعم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوه بقدر ذبابه از برای ایشان نبود و همچنین در کور قبل از محمد - صلی الله علیه و اله - بمثل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور باسم بایت مشرق الی ظهور "من یتظهره الله" که آنچه شود بمشیت او میگردد و اگر خلاف رضای او گردد بزعم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شیئی قوه از برای شیئی نیست در این ظهور و این است معنی "لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم" و اگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حق مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بغایت تشابه در مشیت او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشناسند محبوب خود را و غیر حب او و ما یحب او خواهند

و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه در تشریح نظر کنی و چه در تکوین مثلا نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک موقفی از دین واقع شود اگر چه منتهی شود بامت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم و چون آن زمان اون ظهور مشیت بوده بالله میگردد این فعل زیرا که خداوند نفی فرموده کل حول و قوه را الا بخود این در صورتی است که فرار از دون حق کند و در تشریح بخواید بفهمد و در تکوین هم مثل این

و اگر بواقع بخواید بفهمد در حینی که داخل بیان نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را گرفته داخل بیان آورده اند در غیری حول و قوه نمانده که استثنا شود زیرا که حول و قوه بالله در امت عیسی نمانده بحق که اگر مانده بود باید حکم بحق در حق ایشان شود و حال آنکه نمیشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد ظهور "من یتظهره الله" که آن روز کل حول و قوه بالله است که از آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میگردد و از برای اهل بیان عند ظهور او نماند حول و قوه بحق الا آنکه در ظل او

ساکن گردند و همچنین الی ما لا نهاییه تصور کن که اگر حول و قوه در باطل مانده بهمان نسبت حقی است که بوده و امروز آنها بجان همان نسبت میکنند آنچه میکنند و الا آنکه نیست حول و قوه الا بالله در هر ظهور آنچه من قبل الله ظاهر گردد

و اگر بعین فؤاد نظر کنی می بینی که کل حول و قوه در نزد "من یظهره الله" است بالله عز و جل و از مدد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده نظر در امکانه و حدود مکن که مشیت آیه الله بوده و لم یزل مدد علی الله بوده اگر آدم اول از مدد این نبود امروز در ظل ایمان این مؤمن نمیشد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است بآن و همچنین اگر مدد این ظهور از "من یظهره الله" نبود در حین ظهور چگونه راجع باو می شدند و منقطع بسوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بما لا نهاییه الی ما لا نهاییه لها منها فیها الیها که مدد کل این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اول که لا اول له است در امکان

این است سر حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوه الا بالله را مشاهده مینماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از ما بین سموات و الارض سیر میکند و در هر زمان مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید را در حین ظهور می شناسد و در حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع میگردد و مظهر لا یستل عما یفعل و کل بامرہ یستلون را در حین ظهور ساجد میگردد و از آن محتجب نمیگردد و قدر فصل بین کاف و نون از آن جدا نمیگردد زیرا که می بینند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته و نظر بر جوهر امر می نمایند نه شئون متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین مسیری جنت وصل است که فوق آن متصور نیست در امکان و ظهوراتی که قبل شده کلا را بعین شهود در این ظهور می بینند چنانچه اگر کسی ناظر برسول الله - صلی الله علیه و اله - بود باین نظر کل نبیین را در طلعت او مشاهده مینمود و کل ظهورات بعد را آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده میکند

چنین کسی لایق که "من یظهره الله" را درک کند و بگوید باو در حینی که متوجه است الی الله اللهم انت الاول و لیس قبلک شیئی زیرا که آنچه ظهورات بوده منتهی ببیان شد و آنچه در بیان بوده منتهی میگردد "بمن یظهره الله" دیگر قبل او بجا حقی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد و انت الاخر و لیس دونک شیئی زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او او است نه غیر او و انت الظاهر و لیس فوقک شیئی زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر باو نه در غیر مؤمنین باو که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون ایمان او میگردد چگونه و فوقیت او و انت الباطن و لیس دونک شیئی که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شیئی باشد و حال آنکه هر ذات شیئی در نزد ظهور او لا شیئی است الا باو چنانچه هر ذات شیئی در نزد هر ظهوری باطل میگردد الا آنکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله

است و انک علی کلشیئ قدیر زیرا که غیر او مظهر قدرتی نیست که اگر میبود باید حکمی از صاحب حکمی بماند و حال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شیئی نگردد لا شیئی میشود

این است که عارف بالله در حین ظهور شمس حقیقت بمنتهی حظ وجود خود رسیده و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او باشد الم از هر ذالمی زیرا که کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون ممسک ذات عنصری او است این نوع متألم میگردد و چیزی که ممسک ذات فؤاد او است اگر محتجب از او گردد چقدر متألم از او میگردد و این حبابی ظاهری که در بعضی بهم میرسد از شبح حبیبی است که در نفس ظاهر شده چگونه فراق اون مؤثر است در مظاهر ملک ملیک وجود و حال آنکه این حبب بالنسبة بحب روح ذکر نمیشود و همچنین حبب روح بالنسبة بحب فؤاد ذکر نمیشود

قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقی کنند و در عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر تسع تسع آنی از مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل نزد قبر آخر رحل فناء خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حبب نفس وارد شوند نزد مظاهر تهلیل معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در حبب مظاهر تسبیح معتکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در ظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدی الله ساجد گردند زیرا که کل حبب اگر بعد از ایمان باو باشد حبب رضوانی میگردد و الا حبب شیئی در نار بین چقدر جوهر است این جوهر

و چقدر مجرد است این مجرد و چقدر سازج است این سازج و چقدر کافور است این کافور که کل لذات در ظل ملک او خلق میگردد و به نسبت باو منوجد زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه عبد جام بلا را مینوشد در حینی که میداند رضای او است مثل آنکه جام شراب طهور را می نوشد در جنت چگونه است اگر متلذذ بحب او گردد که کل حبب در نزد او لا شیئی است این است که مسیر در این جنت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است و در حین غروب در هجران سوزان الی طلوع آن و حزن او در فراق او الذ است از هر لذت متلذذی نزد او و نزد اولوالعلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حبب

و حال آنکه کل در بحر حبب ساکنند و هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگردد صعود نکرده چگونه بجسد فانی رسد و چگونه بمقاماتی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که متلذذین بلذت جوهریه کمتر است از کبریت احمر بل لا یوجد الا متلذذین باشیائی که لذت آن در عمر او است اگر باشد از برای او و الا از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفسی همیشه در ما یستلذذ خود باشد

اثمار کل بیان اینکه درک کنید نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل این درک کل خیر را مشاهده خواهید نمود و محتجب نگردید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اقلا در عالم جسد ذاتی سیر نموده که اقلا یک صباح توانید با او بود بطور لایق و الا در جسد عرضی کل با او شب و روز بوده وهستند زیرا که بطون

او در عرش خود است در این خلق و همان محل است فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب هم خواهد بود در هر علو عرشی که خداوند از برای او مقدر نموده باشد

کل اهل بیان مثل ماهیانی هستند که در ماء اوامر آن باون زنده و غیر او شیئی ندیده بل هستی خود را باو دیده ولی از او محتجب در نزد هر حکم نظر بثمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محتجب نگشته که این است ثمره علم و عمل اگر عبدی ناظر گردد

فطوبی لمن یدکره الله فانه اذا ذکر یدکره کلشیء و الله خیر الذاکرین و او است مظهر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در نزد ظهور "من یظهره الله" نفس او که بعینه همین نفس است در ظهور آخرت که بنحو اشرف ظاهر میگردد و ان یدکر احد فذلک ما قد ذکره الله لا دون ذلک لا تسلکن فی اهوائکم فانکم لا تجدن من شیء فان امر الله یظهر من خزائنه و انه ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد افلا تشکرون.

